

ماجراهای [تن تن]

خرچنگ ○ پنجه طلائی



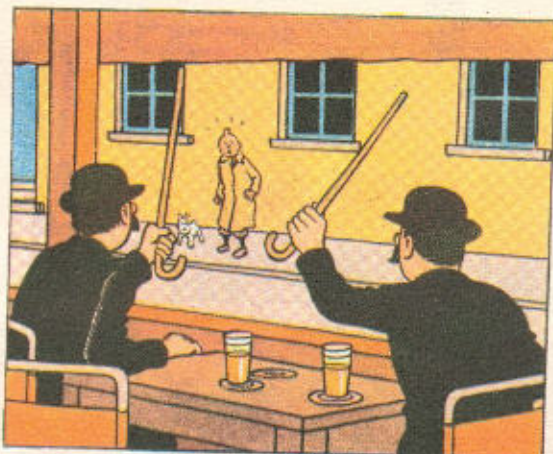
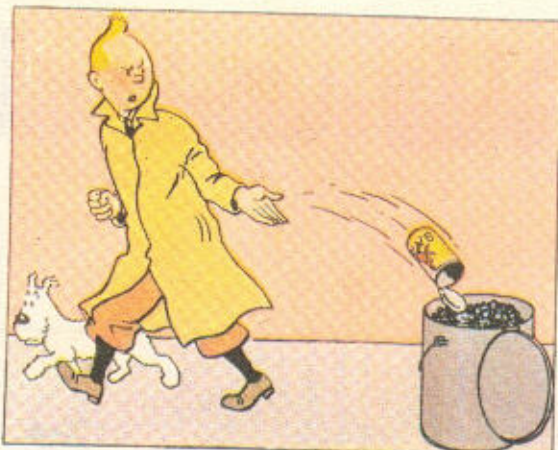
خرچنگ پنجه طلايي



حالا بیا بریم؟ : اگه تکرار کنی با بند
گردنتو می بندم .



شانس آوردی؟ ممکن بود
خود تو ببری. نگاه کن
چقدر لبهاش تیزه.



واقعا "از دیدنت خوشحالم!
تن تن عزیزم .

تن تن عزیز، چقدر از
دیدنت خوشحالم...

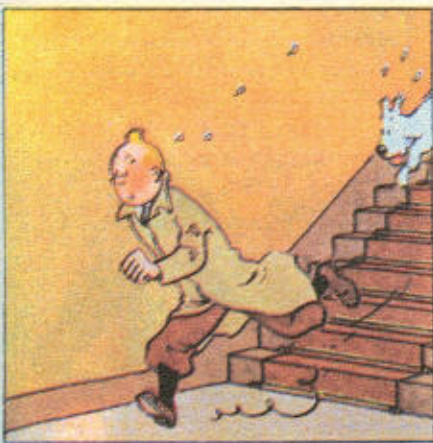
یه نوشابه دیگه؟

بله، آقا.



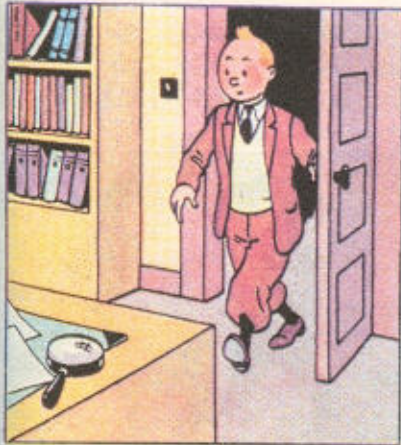


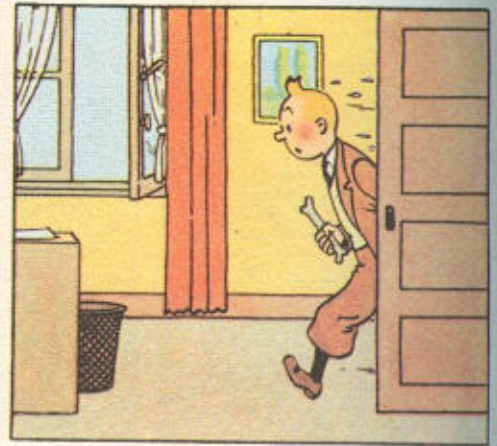
آن چیست ؟
آن ؟ آنرا مرکز ستاد پلیس فرستاده .
همراه یک جسد در دریا پیدا شده .





حالا ، این کاغذ را
خوب نگاه کنم ...





موضوع چیه؟



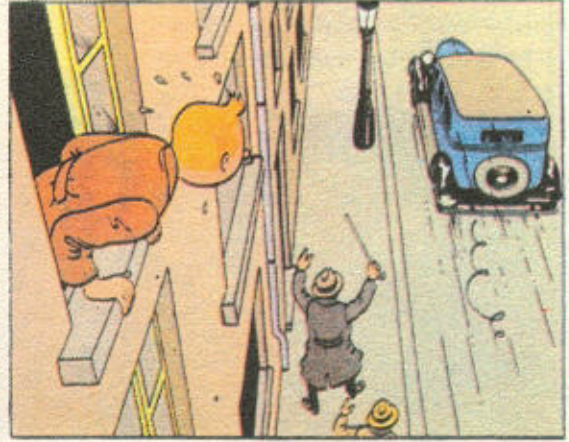
یک اسم آمریکائی ،
سردر نمیآرم



این یک اسم امریکائی
... است



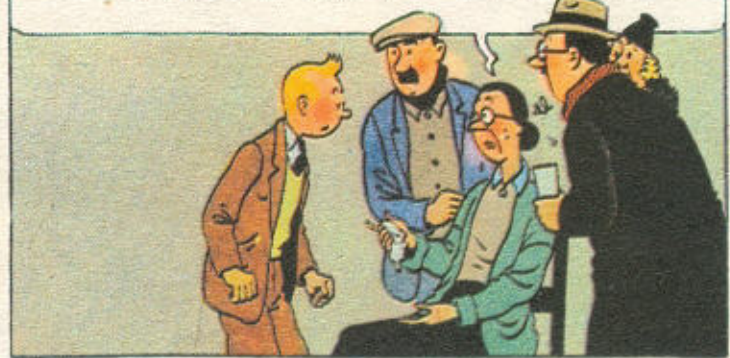
صدای صاحب خانه منه.
باید برم ببینم موضوع چیه؟



... پشت در توقف کرد سه مرد خارج شدند و به مرد
چینی حمله کردند و او را بزمین زدند! ...
من فریاد زدم! کمک! کمک! اما یکی از گانگسترها
من را با هفت تیر تهدید کرد و سپس آنها مرد ژاپنی را
به داخل ماشین انداختند و دور شدند، ...
نامه‌های هم برای شما بمان دادند.



آقای تن تن ، مرد ژاپنی یا چینی نامه‌ای برای شما داشت .
اما درست وقتی میخواست آنرا بمن بده یک ماشین ...



کشتی تجارتي
کارابوجان!

بله، مرد غریب شناسائی شده
اسم او هربرت داریزو صاحب
تیکه کاغذ اسرار آمیزو پنج سکه
تقلبی است. او ناخدای کشتی
تجارتی کارابوجان است .



سلام ؟ ...
تازه چه خبر ؟ ...
چی ؟ ...



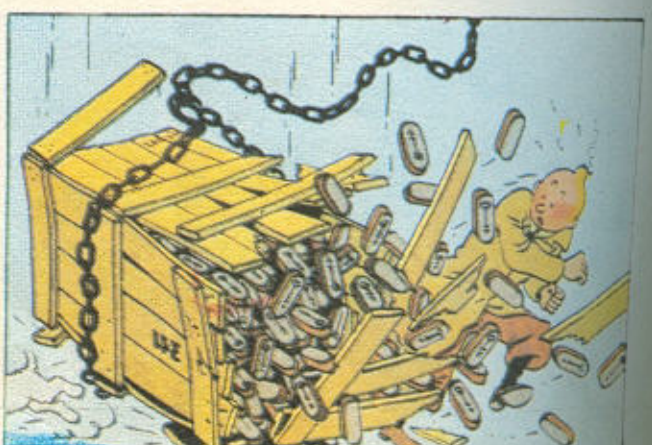
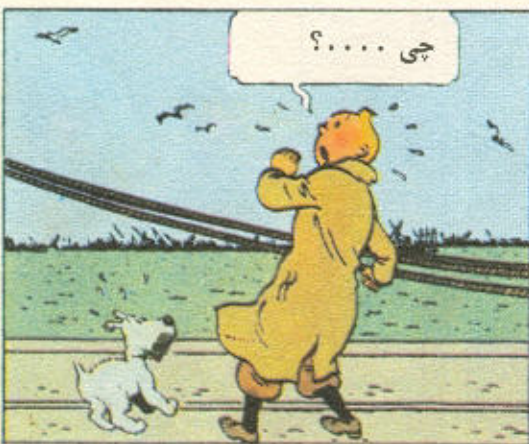
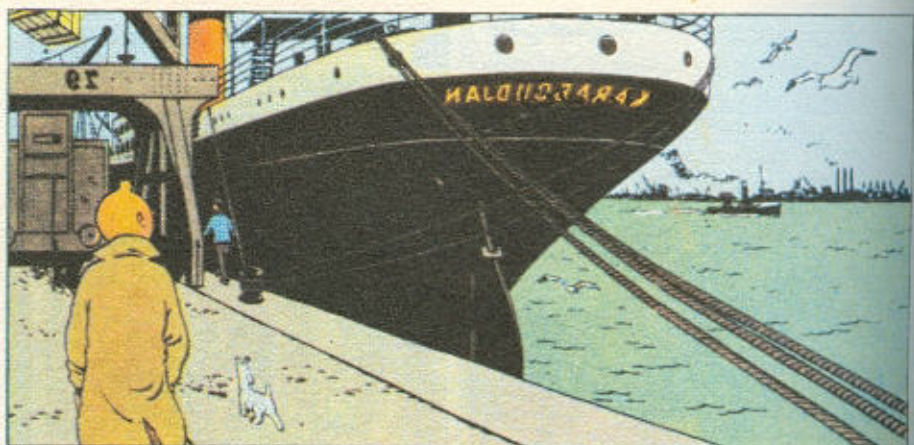
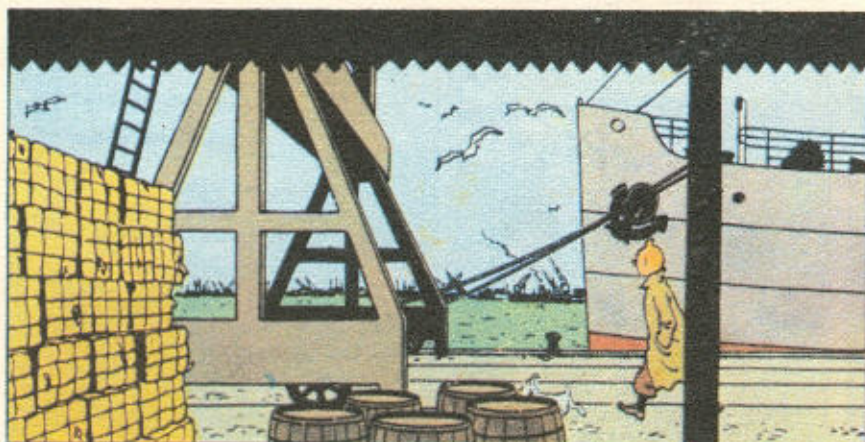
روز بعد

رورینیک
رورینیک
رورینیک



یک قوطی + مرد غریب + پنج
سکه تقلبی + کارابوجان + یک
ژاپنی + یک نامه + آدم ربائی
= یک معمای واقعی
چینی .







مدت زیادی روی کشتی میمانید؟ نه ، حدود نیم ساعت .



برای بررسی در مورد ناخدا روی عرشه میرویم . به منم اجازه بدهید پیام ...



چه اتفاقی افتاد؟ ... آه ، شما هستید ! اینجا چه میکنی ؟ زنجیر پاره شد ...



حالت چگونه ، آقای معاون . مادر باره آن ناخدای بدبخت تحقیق میکنیم . من در خدمت آقایان هستم . ممکنه به کابین من بیایید؟



من تا نیمساعت دیگه منتظر تو میمانم ... اینجا؟ خوب .



نبايد زنده بساحل برگردد ... من او رامیگیرم!



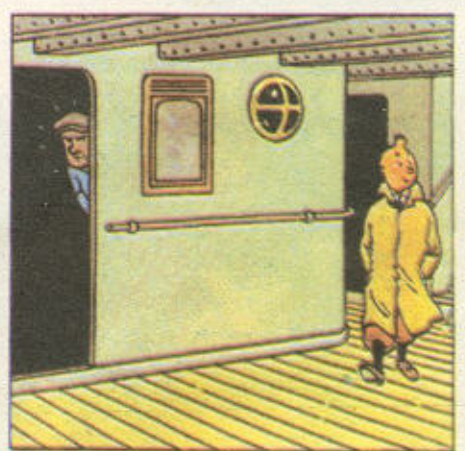
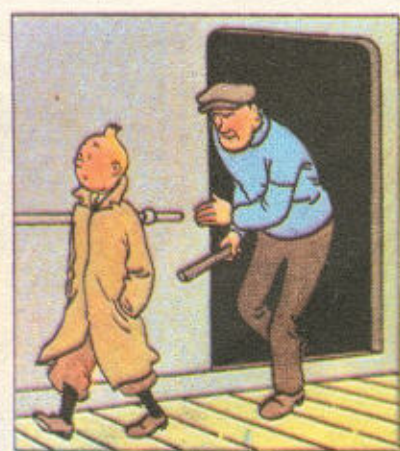
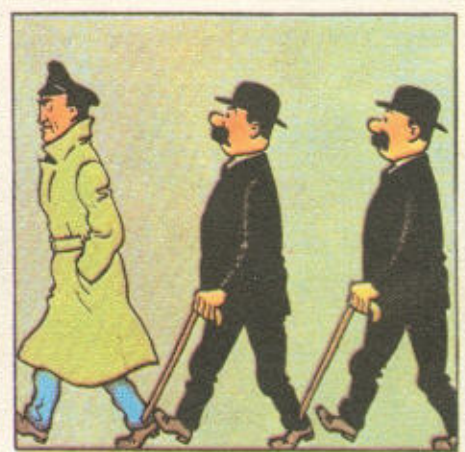
با دو کارگاه داره روی عرشه میآد!



... در کمی کوتاه است .



مواظب پله باش ... پله های بینم .



ما هم باید بریم ، خیلی وقت شمارا گرفتیم .
بهیج وجه !
در خدمت شما هستیم .



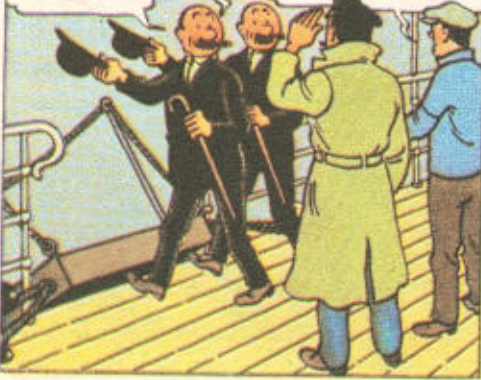
معذرت میخوام آقای معاون ، هم اکنون آن کار را تمام کردم .
بسیار خوب ،
الان میآم .



پس ناخدا مشروب خور بوده . در شب مرگش ، شما او را مست در شهر دیدید ، سپس در آب افتاد و سعی کرد که به کشتی بازگردد .
اما نتوانست .



مواظب یله باش . خدا حافظ ! خدا حافظ !



مرد جوانی که همراه شما به عرشه آمد چند دقیقه قبل رفت .
آه ! تن تن ! ما کاملاً او را فراموش کرده بودیم .



یله ، آن در واقعا " کمی کمی کوتاه است .
کمی کوتاه ...
کمی کوتاه ...



آنها مرا محکم بسته اند .
آه ! یکنفر داره میآد .



چه اتفاقی برای تن تن افتاده ؟



تظاهر بیفایده است .
خودت بهتر میدانی .
چرا مرا بستاید ...



چرا مرا باز نمیکنید ؟
این بستگی دارد به ...



هیس!
گوش کن ...



سفید برفی!! دوست خوب
و قدیمی! چطور اینجا آمدی?
...



اما ...



من همین الان "پدرو" را با مقداری
غذا برای او پائین فرستادم!



این یک پیغام رادیویی
است. بخوانش ...

"ت" را به
پائین بفرست.



ما بسوی مقصدی
نا معلوم میریم.
سفید برفی، این
طنابهارا گاز بگیر



... یک حرکت غیر
عادی. من را ...



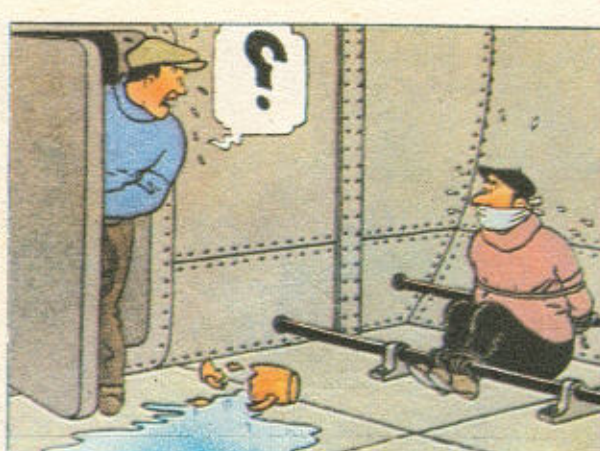
حق با توست، باید کمی
طنابهارا شل نمایم.
اما حقه تزنی ...



خیلی لطف کردی، اما من
چطور میتونم با دستهای
بسته بخورم؟



... او از من خواهش کرد که دستهایش
را باز کنم تا بتواند بخورد، اما بمحض
اینکه خم شد
با یک ضربه
محکم ...
... وای بحالت
وقتی معاون بفهمد!





خوبه کمی اطرافو بازرسی
کنم .

آنها کاملا " حق دارند ،
ما هیچ چیز برای خوردن
نداریم !

پس با قاچاقچیان مواد
مخدر طرف هستیم !

تریاک ...!

چه غلطی
میخوره !

مهم نیست ،
مشروب
داریم .

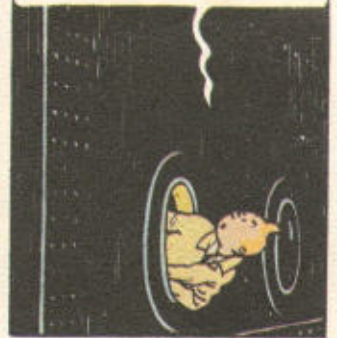
آقای معاون کاپیتان تورا میخواد ...

در این حال ...

مگر اینکه .. بله ...

نه ، نمی تونیم به آن سوراخ
بالا برسیم ،

آن مرد مست چی
میخواد ؟



از این بعد من رئیس
کشتی هستم

تو - تو - تو تنها دوست من هستی ،

البته ، البته ، مطمئن باش که
تورا از ویسکی محروم نمیکم .

بله ، من دن - دنبال تو فرستادم ، آقای معاون ،
من دارم از تشنگی می میرم ! ... من یک ق - ق - قطره
هم ویسکی
ندارم !
فورا " برایت میفرستم .

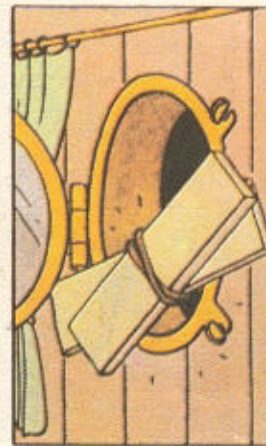
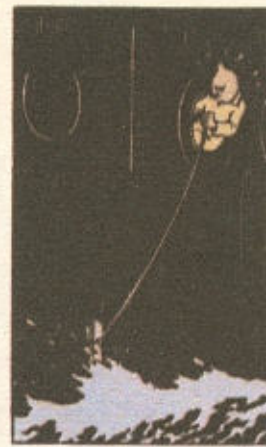
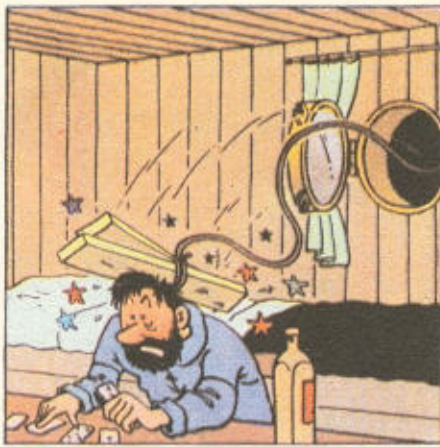


نگت

هوا تاریکه و باید
نقشمام را عمل کنم .

آتشب





تورا بخدا ساکت باش...

هق... هق...
مادر! مادر!



آنجا، آنجا،
کاپیتان!...

هق... هق...
هق... هق...

گوش کن، تو باید بمن کمک کنی.
باید قول بدی که دیگه مشروب نخوری،
کاپیتان به شهرت و آبرویت فکر کن.

مادر پیر من؟



من آدم بدبختی هستم...

بیا اینو بنوش،
بهتر میشی...

اینجا چه خبر است؟

مادر...
هق... هق...
هق... هق...

در دام افتادم...

مادر...
هق... هق...
هق... هق...

شاید دیوانه
شده است...



به چه کسی قول دادی؟

نه، نه، نه،
به او قول دادم که
دیگه ننوشم!



آن شیطان کوچک!
پس او اینجا هم بوده!

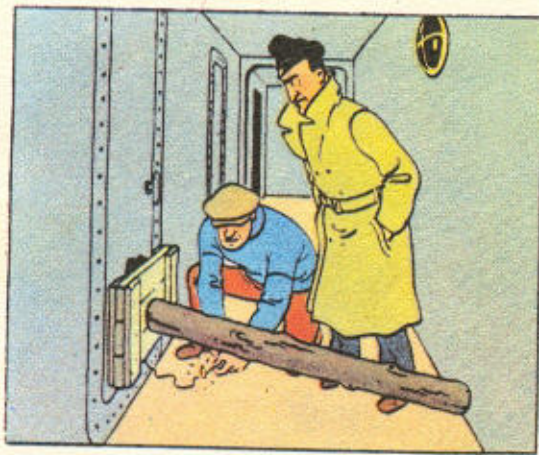
نمی دونم،
قبلاً "اورا"
ندیدم.
بودم.

خدای من!

به مرد جوانی که اینجا بود...

کدام مرد جوان؟
جواب بده!





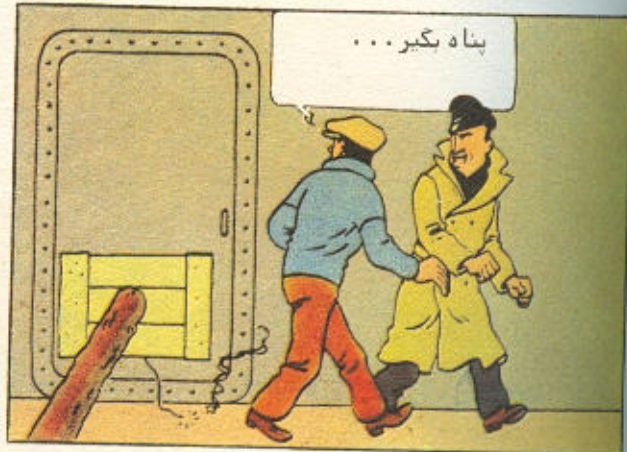
باید او را بتزسانیم !



حامبو، مراقب این سوراخ باش و اگر کسی خواست از آنجا وارد شود، او را دستگیر کن. اینهم هفت تیر... فهمیدی؟
بله،



حتما از یا در آمده...
یا داره در را می بنده.



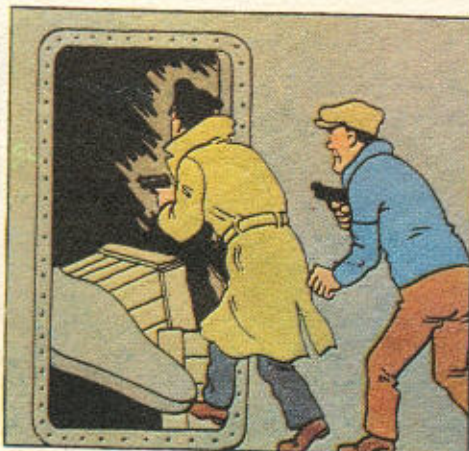
پناه بگیر...



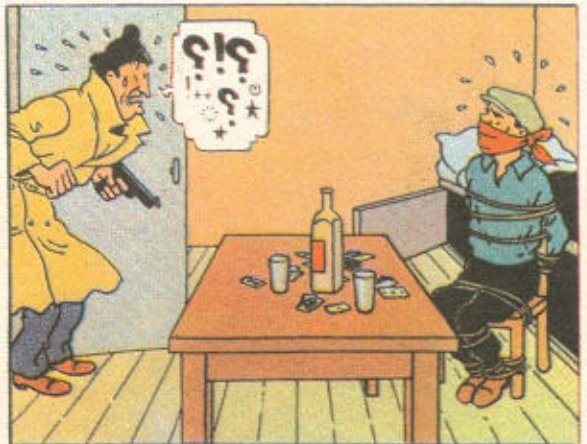
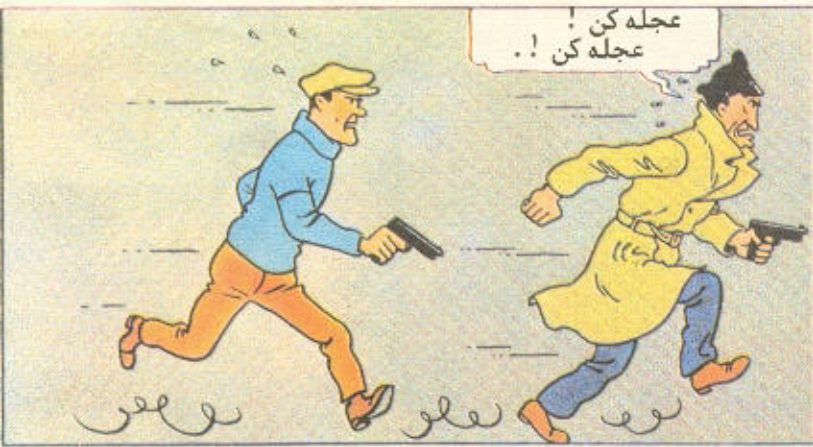
خوک کثیف !
بنگ



بنگ



جوب پنبه درب بطری !
در این صورت...



اما من سوگند خورده‌ام که
دیگه مشروب نخورم!



به به ،
مشروب!



باید یک بطری آب تازه و
مقداری بیسکویت اینجا باشه



خداي من ،
چقدر تشنه هستم!



حالا ، فقط یک جرعه ديگر ...



آه ! اين
فراری سرما را
میده!



تا خودم را گرم کنم ...



اما فقط چند قطره .



بيچاره ، در
عمیقې فرو
رفته .



پسر
خواب



سلام بر بطری
خالی!



و آنها بخارج
بی اندازم ...



آه ! فکری بخاطرم رسید ...



اما حتا " خیلی سردش .



اگه... اگه آنرا برداری یا من
طرف هستی...



آه،
یک سطل!



پاروهایمان! های!
داری پاروها را
میسوزانی!



بیچه فضول، سطل را رها کن!



؟



متاسفم... متاسفم... من خیلی
بدبخت هستم... من تمام بطری
مشروب را خوردم...

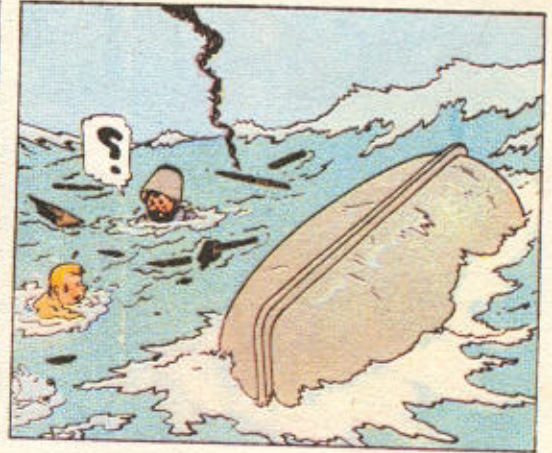


هیس!
...

آه، من چه کردم؟ خدای من،
وای بر من.
حالا چه کنیم؟



؟



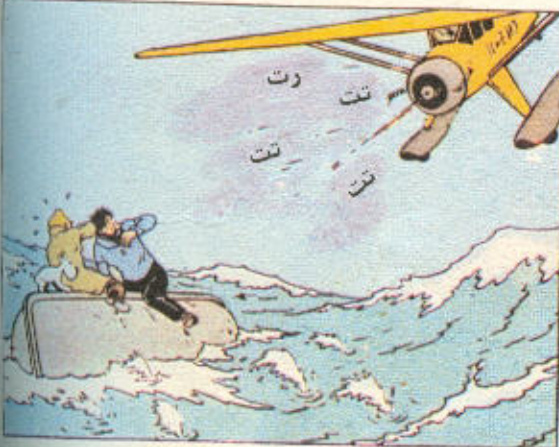
یک هواپیمای دریائی،
ما نجات پیدا کردیم...



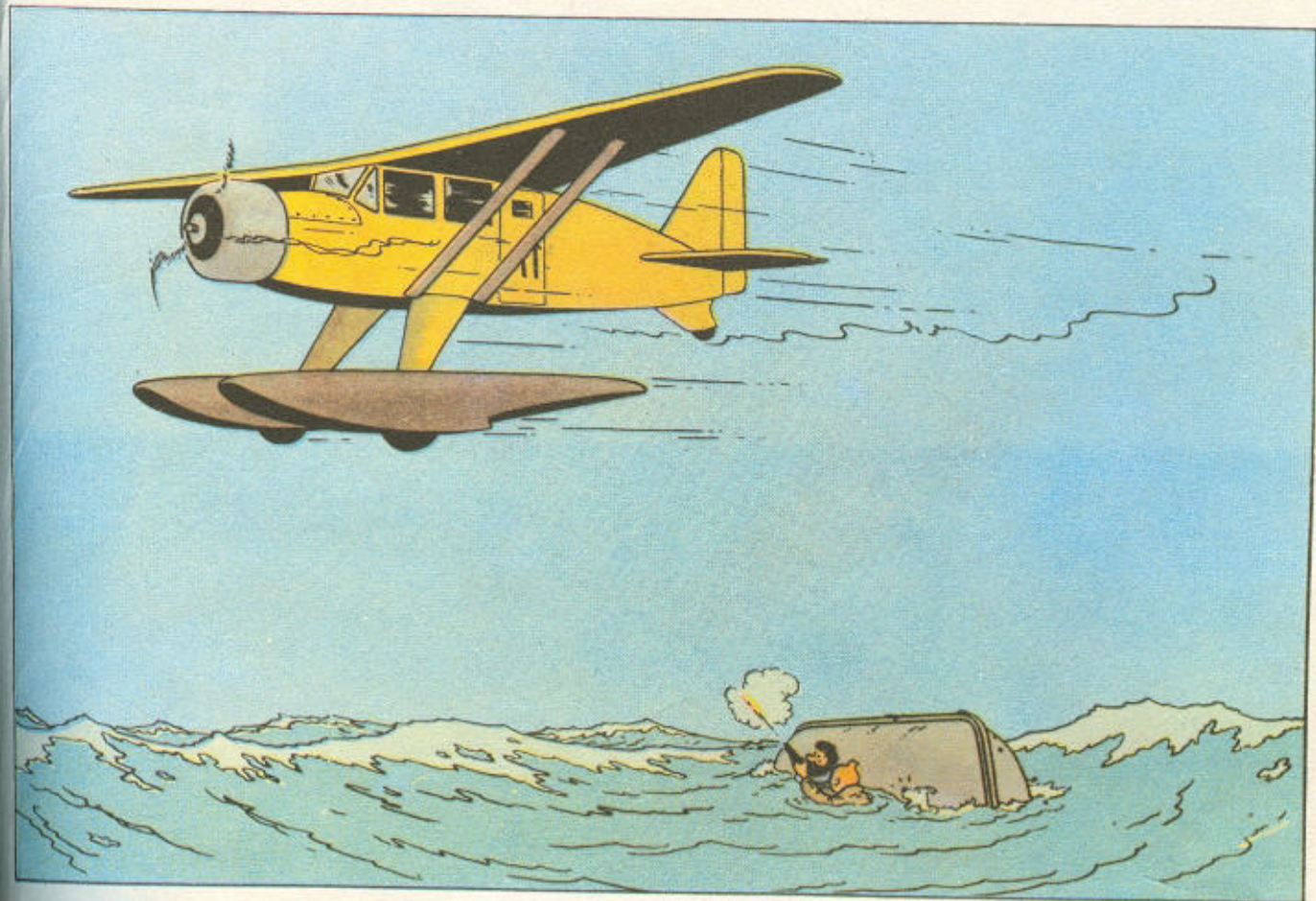
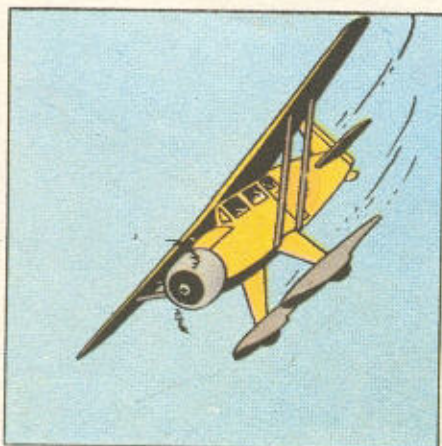
حروف
را می بینیم.



تت
تت
تت
تت









نگاه کن ، آنها کنار هم هستند ،
من زیر آبی بطرف هواپیما شنا
میکنم .

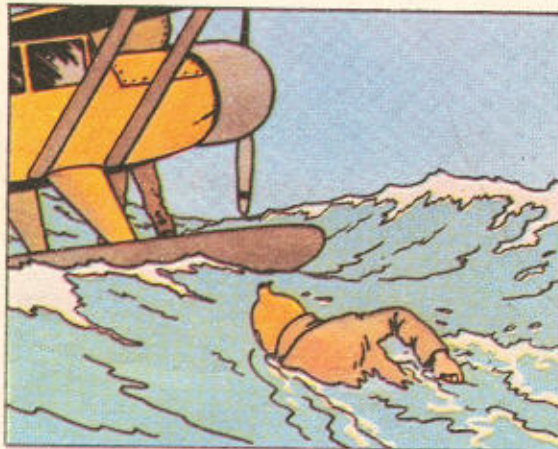
نمی توانی ...



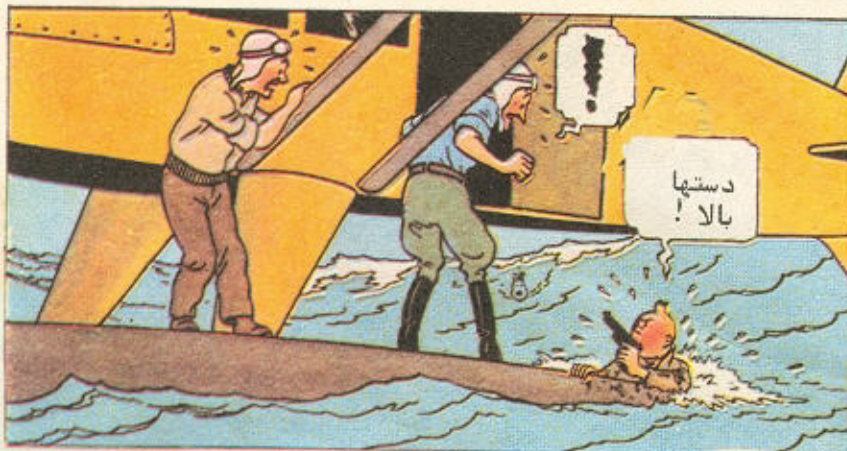
شانس آوردیم ! .. گلوله به بال هواپیما خورده .
تعمیر آن زیاد طول نمیگشه .
تو هواپیما را تعمیر کن
و من مراقب هستم .



تمام کردی ؟
بله ، تقریبا "



تمام شد ؟
دارم آخرین پیچ را می بندم



دستها
بالا !



مقداری طناب پیدا کن تا این دو مرد خبیث را ببندیم .



او موفق شد! .



برگردید در فکر کلک نباشید .



اما پلیس زبانتان را باز میکند .

های ، میتونی پرواز کنی ؟

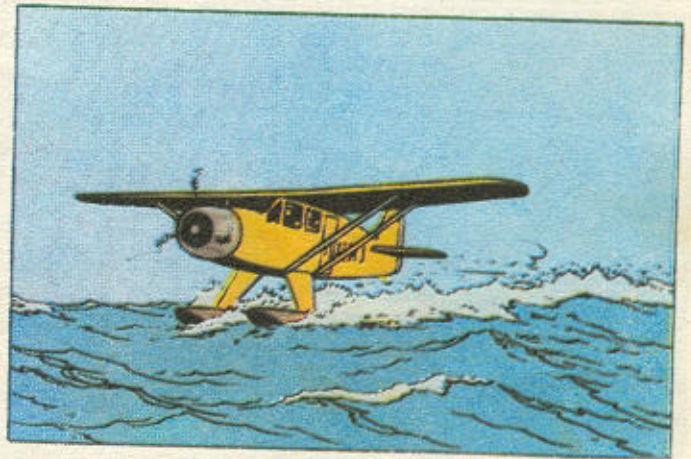
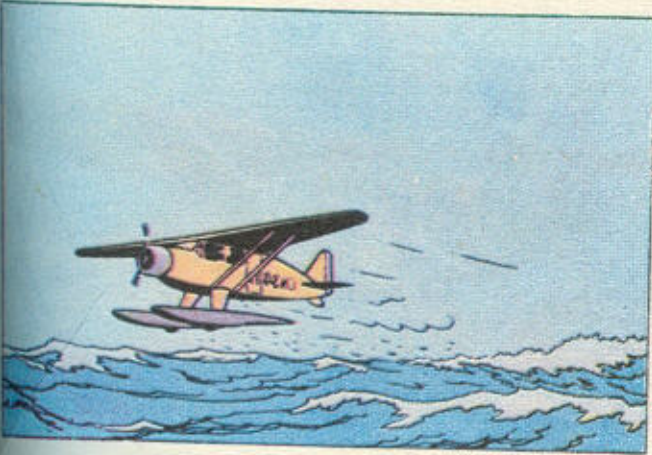


چه کسی شما را برای اینکار کثیف اجیر کرده؟

شما شجاع هستید ! اما ما حرف نمیزنیم! . . .



بهتره به دریا بیاندا زیمشان ! این گانگسترها اگر بجای ما بودند ما را ترور میکردند ! اما ما گانگستر نیستیم ! . . . بیا کاپیتان ، آنها را ببندیم و برویم .

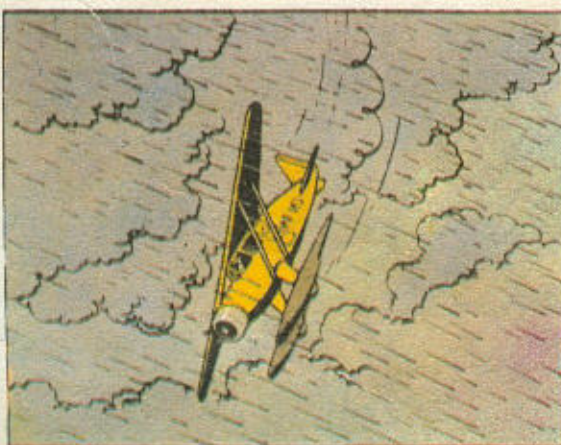


آه ، خدای من ، وحشتناکه ! ما هیچگاه نجات پیدا نمکنیم .



مطمئن هستی که راه اسپانیا است ؟ بله . اما هوا مساعد نیست .

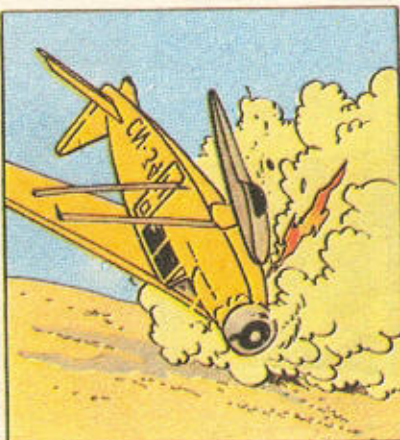
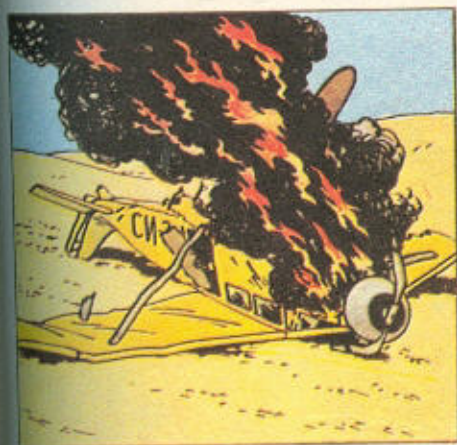
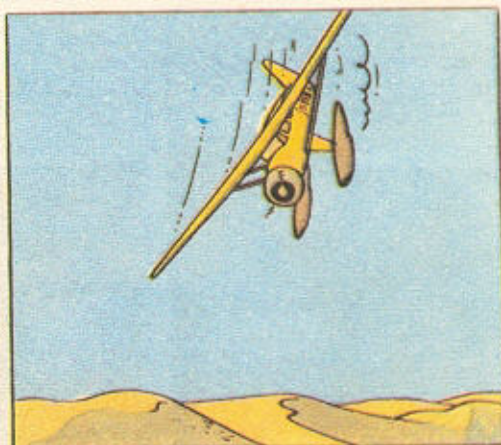
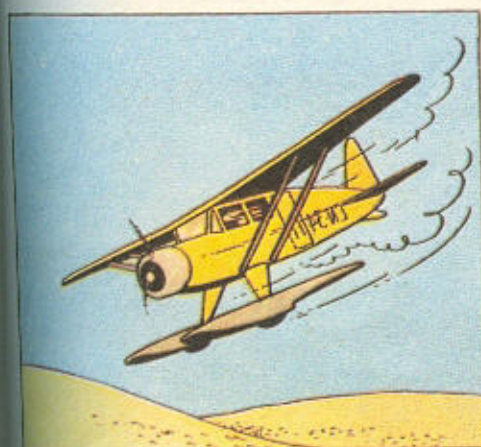




کمک! ... نزدیکه سقوط
کنیم ...



لعنتی! چه
اتفاقی افتاده؟



خدای من! .. دو زندانی؟
آنها هنوز در هواپیما هستند...



شانس آوردیم!





بله از تشنگی مرد!



متاسفانه ما در اسپانیا نیستیم!
ما در وسط کویر هستیم!

در وسط کویر! ... بنابراین
آن حیوان ... آن حیوان ...
از ... از



یک شتر! ...

یک شتر؟ ... اما
اسپانیا شتر ندارد ...



زمین تشنه ...

زندانیها رفته‌اند.



کاپیتان شجاع باش!
ما هنوز زنده‌ایم.

زمین تشنه
....!

مثل اینکه
قوایش ته
کشیده.



موضوع چیه؟ ... ضعف داری؟

زمین خشک
زمین تشنه! ...



بیا بریم، کاپیتان!
شاید به چاه آبی برسیم!

زمین
... تشنه



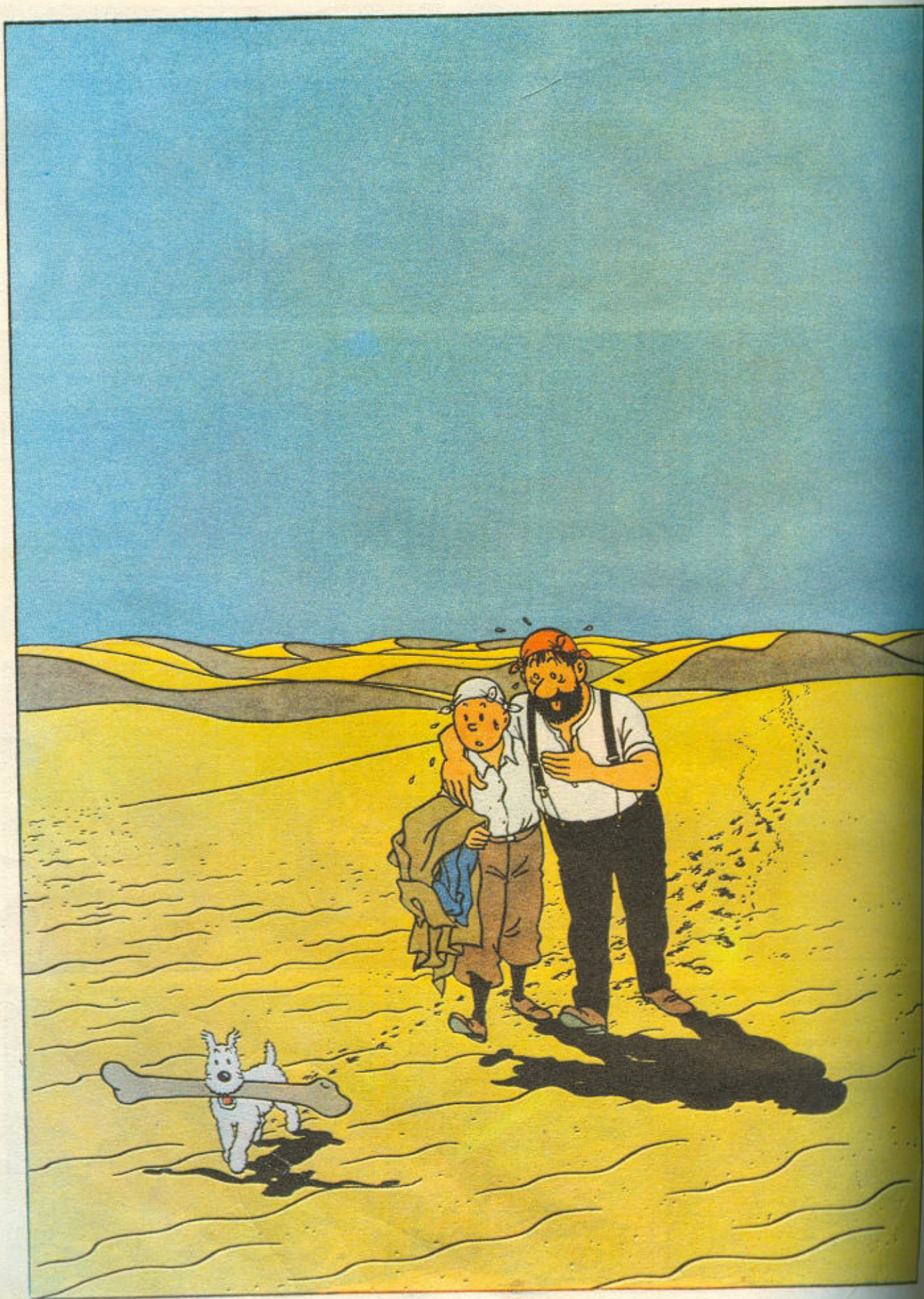
آنجا را نگاه کن ... آنها خیلی دور شده‌اند
و ما نمی‌تونیم به آنها برسیم.



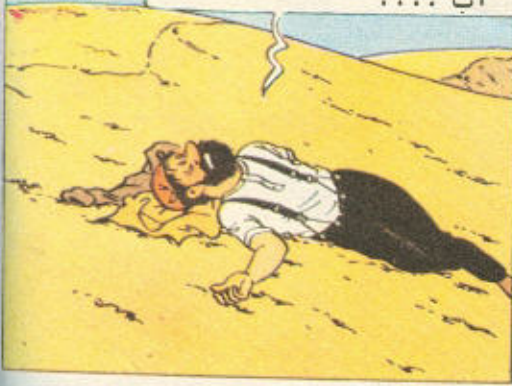
طنابهایشان سوخته و به آسانی
پاره شده.

زمین تشنه
....





تن تن ... کجا هستی ؟ ...
آب ! ...



کمی در سایه این توده شن دراز بکش.



آب ! ... آب ! ... مردم ...

شجاع باش، کاپیتان !



؟! ?



هیچ چیز جز کویر بی پایان نیست ...



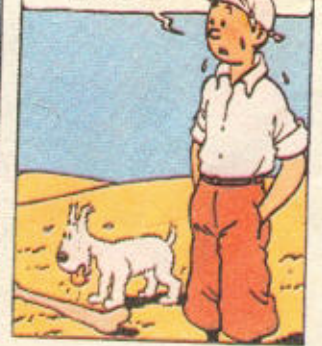
آب ! ...



یک بطری شامپانی ! آنرا باز میکنم .



چگونه میتونیم از اینجا
خلاص بشیم !



عجب اشتباهی
کردم ??



این چوب پنبه لعنتی !

بگیر ملعون



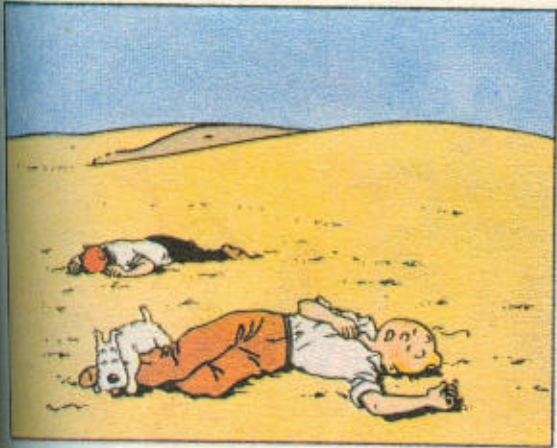


مکه من نگفتم که سراب است

اما من آنرا دیدم ...



چند ساعت بعد ...



در آنرا باز میکنم ...



آه! یک بطری شراب!

کجا او یک بطری دیده؟



خیلی عجیبه،

یاور نکردنی است.
محال است کارابوجان غرق شود.



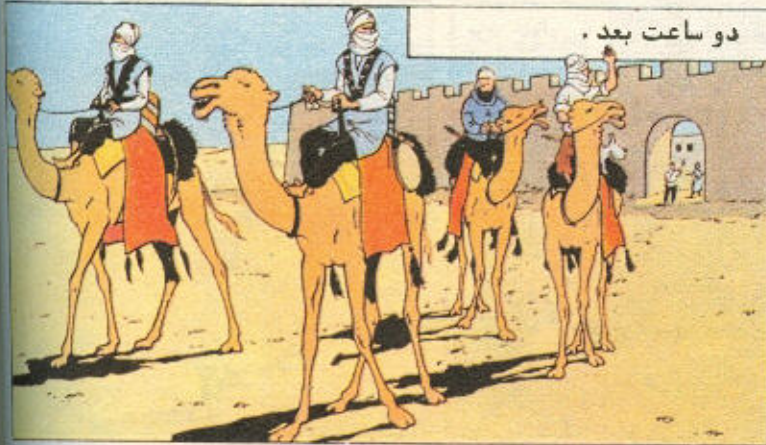
... یک کشتی برای کمک به
"کارابوجان" رفت و تمام شب را
جستجو کرد، اما کوچکترین اثری از
کشتی و سرنشینان آن بدست نیامد
حتما "غرق شده" ...



آخرین خبر. دیروز طوفان شدید تعداد بسیاری
از کشتی ها را غرق کرد. کشتی بخاری،
تان گانیکا " نزدیک " ویگو غرق شد، اما
جاشویان آن نجات یافتند. کشتی تجارتي
زوبیتر بساحل رانده شد، اما جاشویانش سالم
هستند.



دو ساعت بعد.



منهم باتو موافقم

میخوام. هرچه زودتر به ساحل برگردم.

به این زودی؟ من دو راهنما با شما
میبرستم. منطقه کاملا "امن" است.



خدا نگهدار تو باشه.



خدای من! ... چاه
کفگیر در مسیر راه من بر
و دوستش است.



بسیار فوری،
تن تن و دوستش به چاه
"کفگیر" نزدیک
میشوند.



یک تلگرام بی سیم هم اکنون
رسد، آقا ...

متشکرم.



صبح روز
... بعد



تا هیچکس متوجه نیست ، جرعه‌ای بنوشم ،



احمد ، فوراً "پیش قراولان را اینجا بفرست . بطری ها را کجا گذاشتی ؟

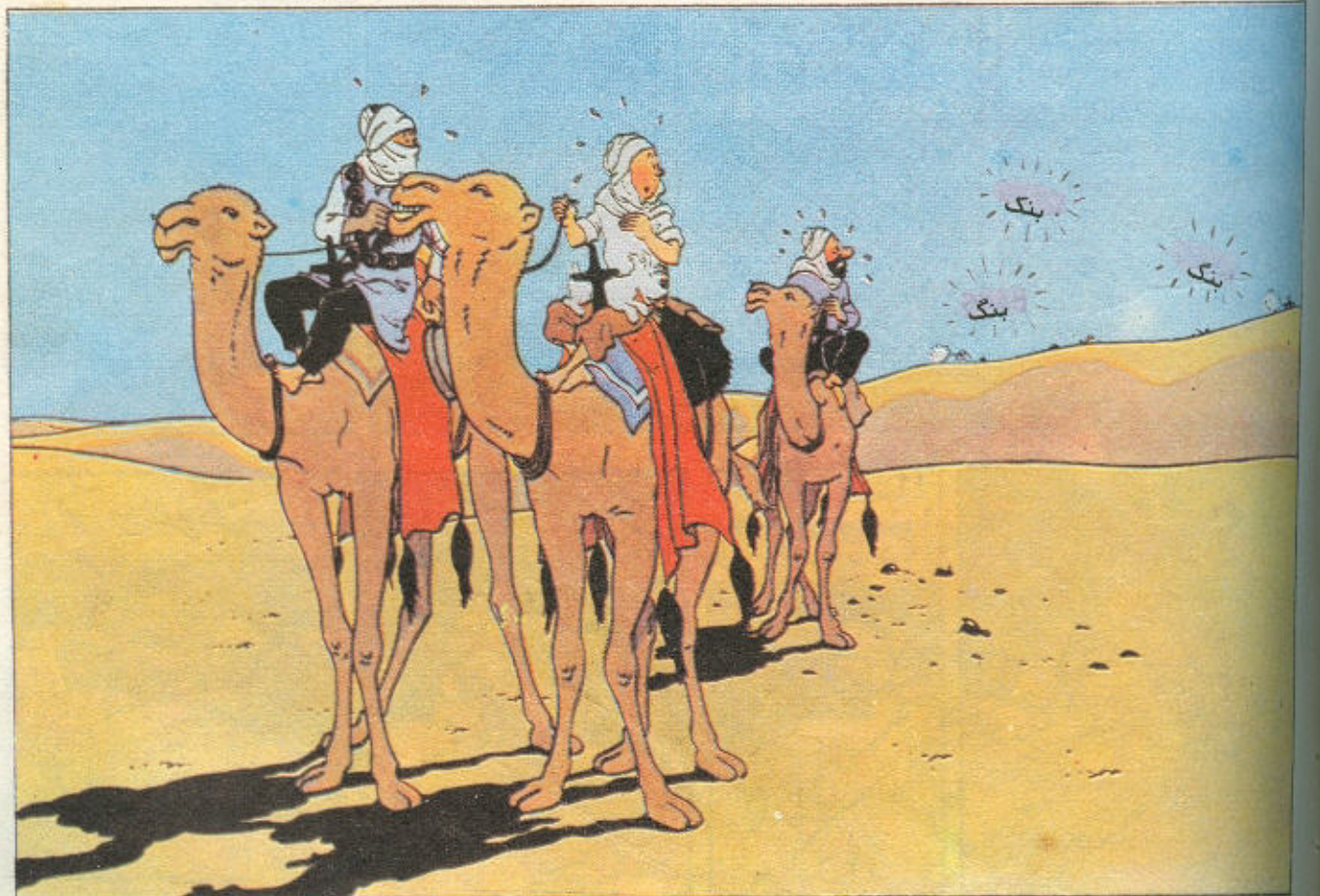
من از بطری ها بی اطلاعم .



بسلامتی تو ، دوست من !



نگاه کن !... کفگیر ...



ازود! پشت آن تپه شنی! پیاده شوید!



بربرها!



برایتان گران تمام میشه!



اینجا مکان امنی است!



آها! دیدمش... الان بنو میهمانم.



لعنتی! یکی از آنها مرا هدف گرفته.



من برای پذیرائی از آنها آمادام.



سنا! سنا! سنا! سنا! سنا! سنا!



به امید خدای بزرگ!





حالانوبت پسره است .



بدون آنکه دیده شوم خود
را پشت سر آنها رساندم .



خوب زدم ...



ترسوها... میمونها...
انگلهای... کثافتها...



آنها را فراری
داد!...



موشها... ترسوها...
آدمخواران...
کرمها...



معجزه است...
او زنده است...



اگر برگردید مزه
تفنگم را بشما
میچشانم



مثل خرگوش فرار کردند!...
اما یکی از آنها از پشت به سر من
کوبید.



عالیست، کاپیتان،
عالیست!...



پس من آنها را فراری ندادم.



آنها را بگیرید!... آنها را بگیرید!...

او فرمانده است!

ما بموقع باز کشتیم ، اینطور نیست ؟ ...



بله ، اما چطور
اینجا آمدید ؟

خبر حمله گروهی به کعبیر
را از رادیو شنیدم و
بلافاصله خود را به اینجا
رساندم ...



بعد از اینکه سواران من
با زندانیها باز گشتند ،
به جنوب خواهیم تاخت .



بعد از چند روز سفر ،
تن تن و کاپیتان به بندر
بزرگی رسیدند .

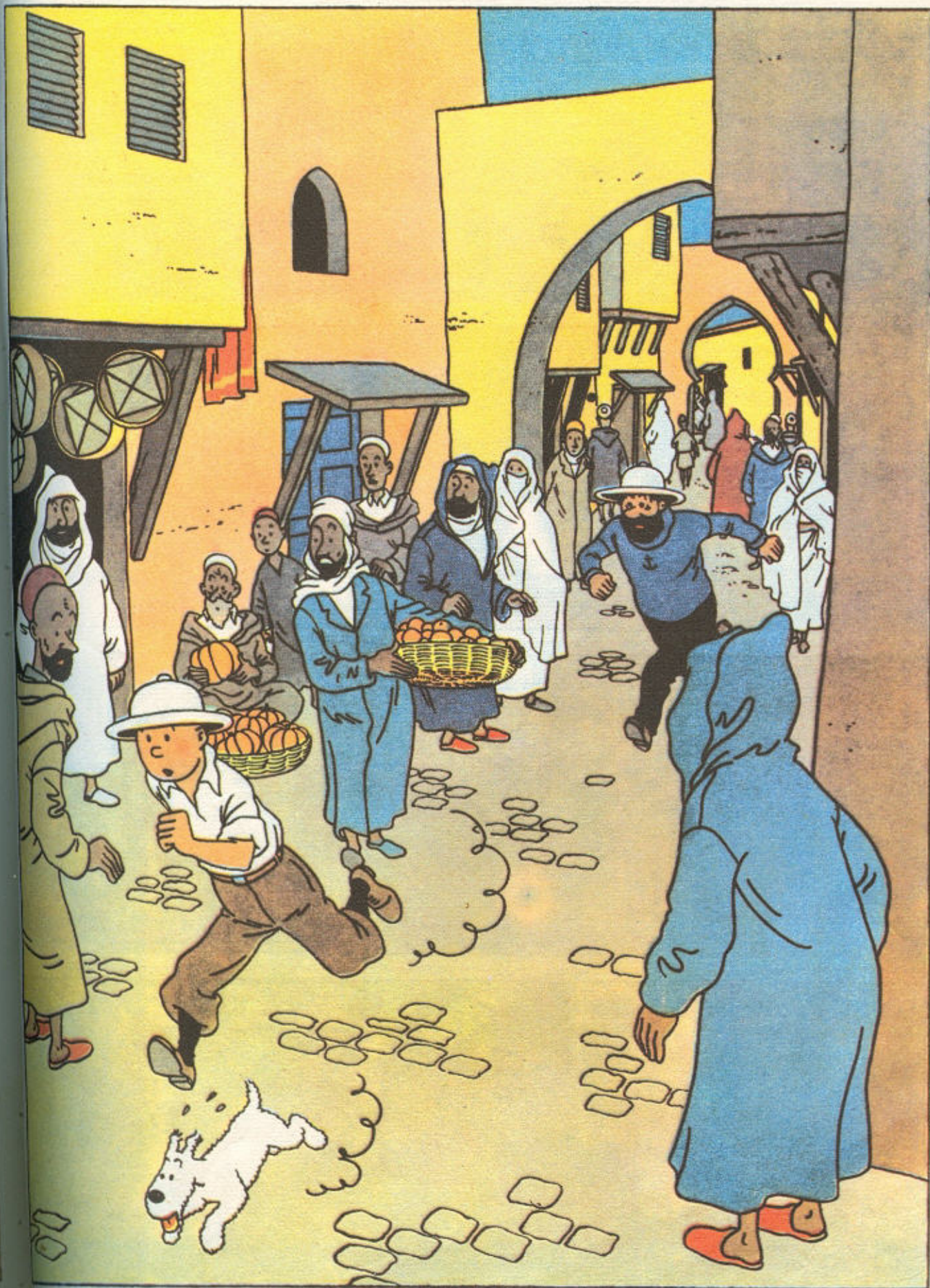


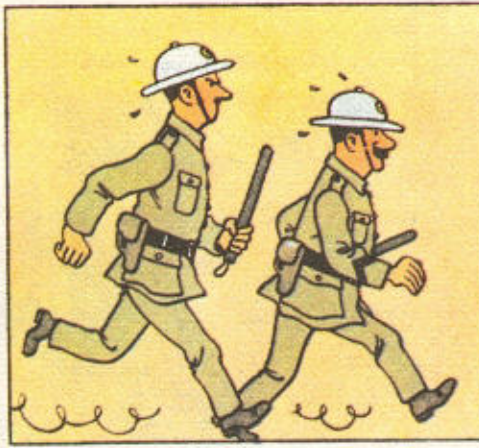
به بندر برویم . شاید اخباری
از کارابوجان بدست بیاریم .
خوبه ...

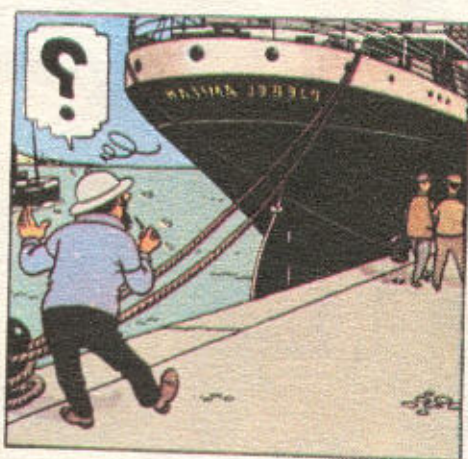


تن تن ! تن تن !
... کجا میری ؟









روز بعد .

شما هستید آقای تن تن
... کاپیتان هادوک؟
نه ، او را ندیده ام .



در این زمان ...

مسخره است ، هنوز
نیامده ، باید به پلیس
بندر بریم .



دیوانه شدی ؟ ...
تو کاپیتان را دیدی !
پلیس او را دستگیر
کرده ؟ بسیار خوب
من می آم .



کاپیتان ! ...
باید معاون را
خبر کنم !



اخبار مهم ؟
چه می تواند باشد ؟



کاپیتان هادوک ؟ ... چند دقیقه قبل او را
آزاد کردیم ، گفت میخواد نزد پلیس بندر بره
و اخبار مهمی برای شما داشت . اگر عجله کنی
به او میرسی .



بهبتره نزد پلیس
بروم .



اوه . بند کفشم
باز شده .



کارابوجان ،
اینجا است .

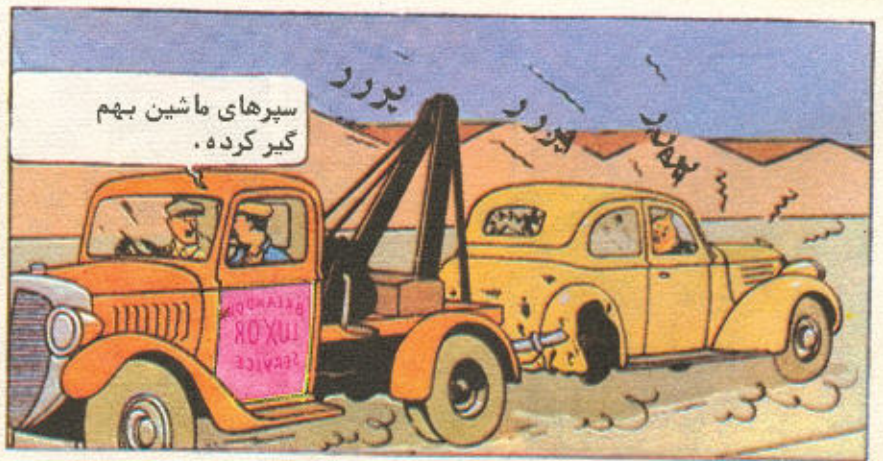
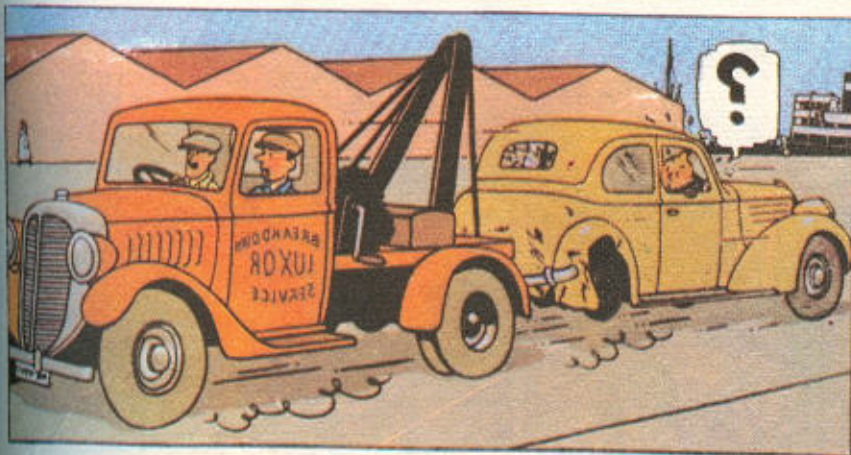
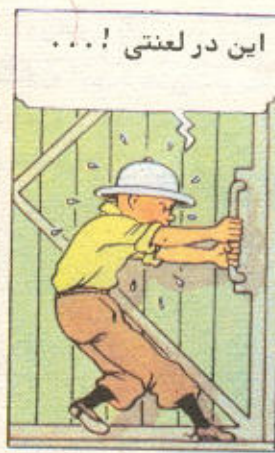
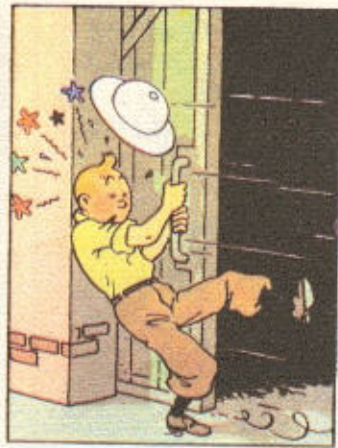
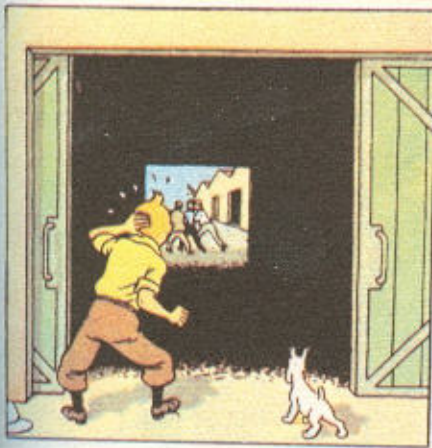


پیداش کردم !



آنها کاپیتان را
گرفتند !







زود باش آن ماشین
را دنبال کن!

تاکسی!
ایستگاه اصلی!



نجات!
تاکسی...



نباید بگذارم فرار کنند!...



آقای عزیز، من عادت ندارم با توله سگها
بحث کنم. زود پیاده شو!...

من باید زود به بیمارستان
برسم.

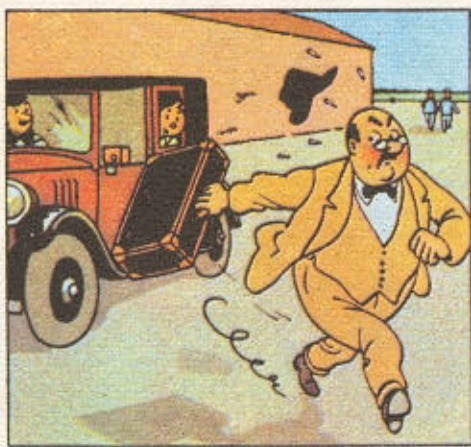


مرد جوان، من تاکسی را گرفتم.

اما من قبل از شما هستم.



آن ماشین را تعقیب کن!



... این سگ دیوانه مرا
گاز گرفته!



آه! یک مغازه لباس فروشی مسلمان
اشتباه نمکنم.



باید شتل پیوشم
تا شناخته نشوم



باید کوچهای که
معاون را گم کردم
پیدا کنم.



کدام ماشین آقا؟

کدام ماشین؟

آن یکی... آخ رفته!

از کارابوجان چه خبر؟ وقتیکه پیغام
تورا بما دادند متحیر شدیم. من
در عرشه کارابوجان زندانی هستم.
در کشتی تریاک است.



خدا را شکر که سالم هستید.

فوق العاده است او ما را
شناخت!



دوستان قدیمی
من...



آن قوطی خرچنگ
کجاست؟

نیست!



قوطی های خرچنگ؟

یکی از این قوطی ها را
در همین مغازه دیدم.

پس به انجا
بریم.



شنیدیم که کشتی شکسته. مطمئنی که
کشتی تریاک حمل میکنه؟

تریاک ها در قوطی ماهی
با علامت خرچنگ طلائی
حمل میشه.



بیا، ارباب.

!?



قوطی را باز کن!



اینجا آقا، در قفسه
گذاشتم.

خودشه.



این قوطی را از کجا
خریدی؟

از محمد پسر علی
آنطرف خیابان



بله، خرچنگ است... ولی در داخل
قوطی های روی عرشه بجای خرچنگ،
تریاک بود

هوم! خیلی
عجیب است.
بله، بسیار عجیب
است...



البته آقا،
خرچنگ است

نگاه کن!

خرچنگ است!





اسم و آدرس تهیه کننده قوطی های خرچنگ را بده .



اینجا چه میکنی ؟

شما صاحب مغازه هستید؟



میتونی روی ما حساب کنی .

بله ، باید امین و راز دار بود .



ممکنه اطلاعات بیشتری در مورد عمرین سالاد بمن بدی؟



آنها را عمرین سالاد که از بزرگترین تجار بغداد است فرستاده ... او قصری باشکوه و خانه ها و ماشین های متعدد دارد ! او حتی هواپیما هم دارد .

آقا ، واقعا " ... خیلی متشکرم



در این موقع



سلام آقای معاون ! ... ما کاپیتان را پیدا کردیم ... چي؟ تا یکساعت دیگر اینجا میآی؟



برای نجات کاپیتان ، اول باید لباس مبدل بپوشم .



راه باز کنید .

او را دنبال کنید



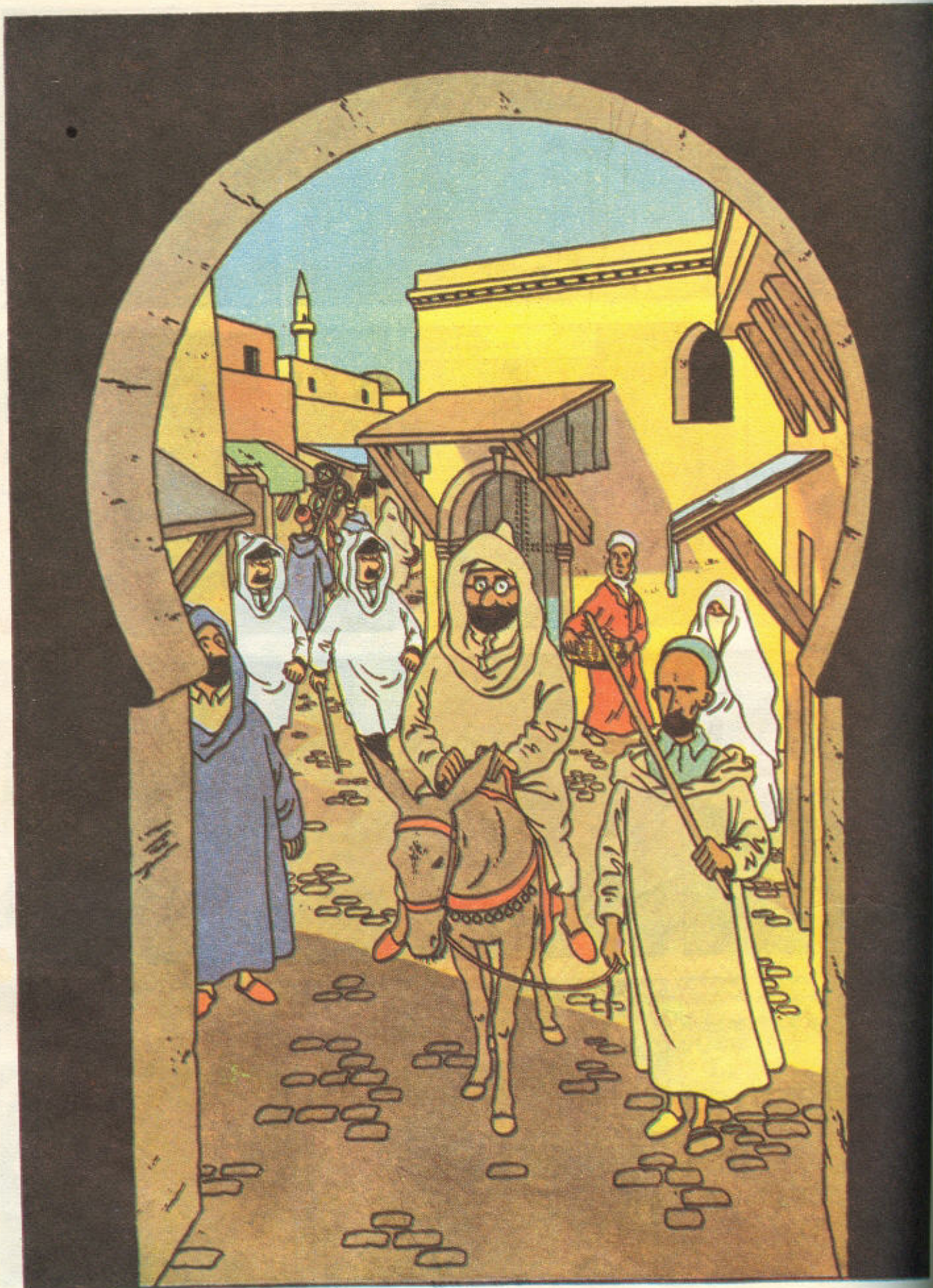
اریاب من همین الان با الاغش رفت . اونهاش

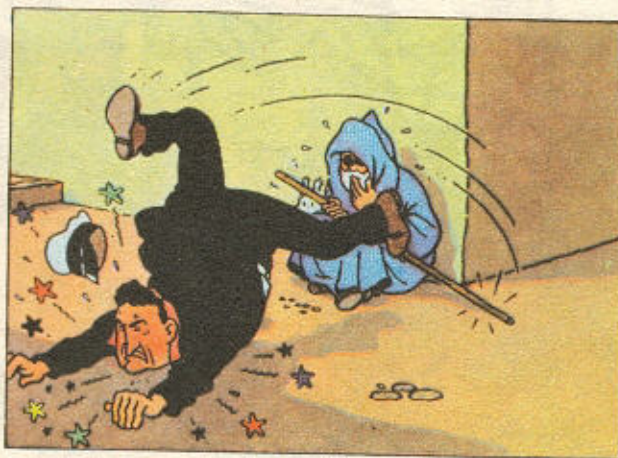
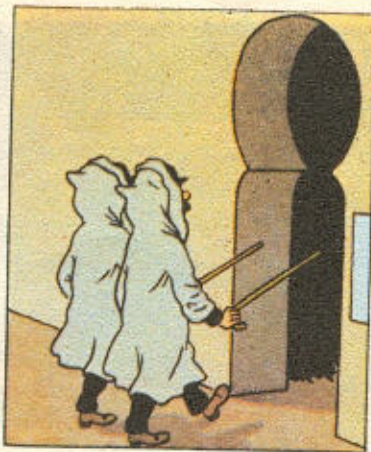
پس او ست .



آقای عمرین سالاد اینجا زندگی میکنه؟ ...









برو ، گدای بدبخت !
مفلوک ! کرم لعنتی ! سگ !

چقدر مودب ...



بمن بدبخت کمک
کنید ...



اینجا
چه میخواهی ؟

؟



برگرد . آن تیکه
گوشت را بده !



خدای بزرگ ! ...!
دزد !

!؟



مشکل ترا از آنست که من فکر
میکردم راستی سفید برفی
کجاست ؟



او همین الان آمد .

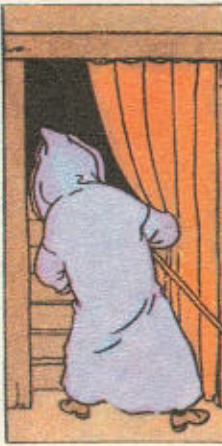
باید پشت این ستون
پنهان شوم .



سگ وحشی ! مگر آنکه دیگه
نبینمت ...

آقای "آلان"
اینجاست ؟ ...

بزودی
بر میگردد !

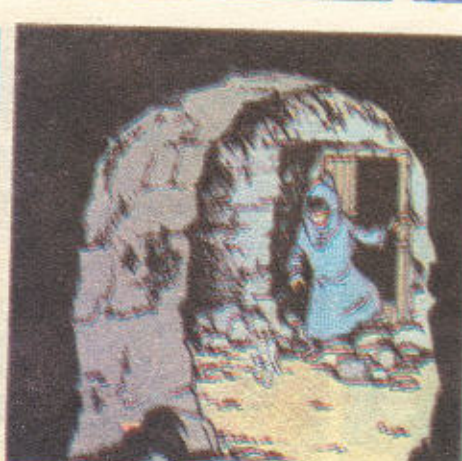


با حالا یا هیچوقت ! ...



بطرفش میرم .
خدا حافظ

خدای بزرگ !
داره یائین میآد





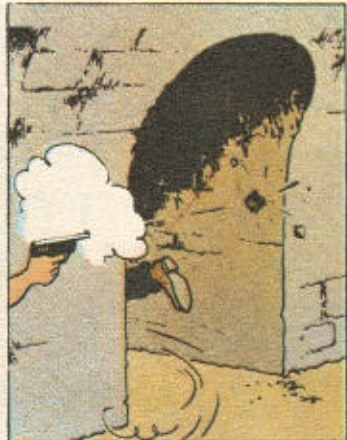
خیلی دیر شده!



هفت تیرم!



اوه خدای بزرگ چه اشتباهی؟
افسوس فایده نداره باید بفکر فرار باشیم.



از اینطرف!



نمی توانند فرار کنند!



بدام افتادیم!

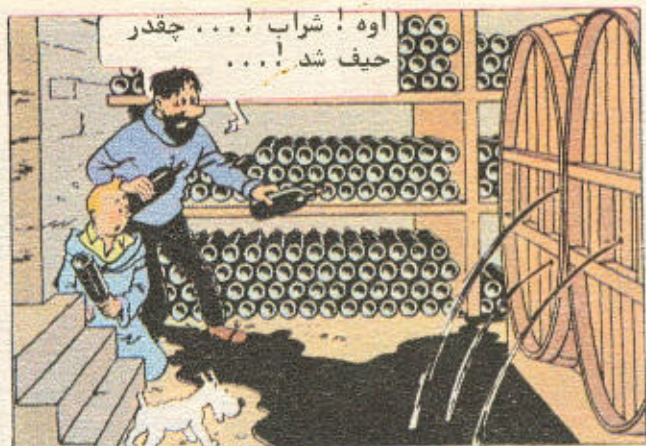


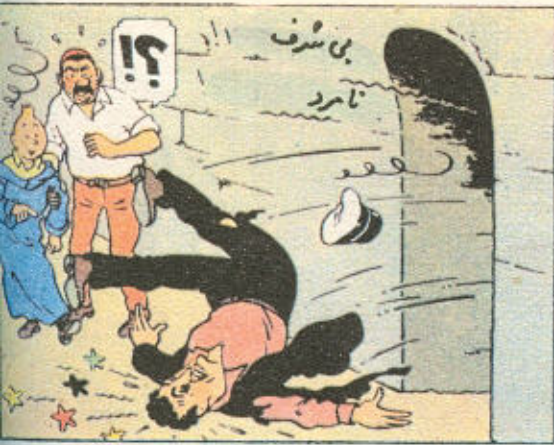
آنها دارند تیراندازی میکنند.



هورا! ... فرار کردند.







؟!

بی شرف
نامرد



دلگ

مشخره

میون



دزد! .. جنایتکار!

آرام ، پیر مرد
احق مست!



گمشید! گمشید!

مست مست مست
مست مست



سیاه زنگی! .. سیاه سوخته! ..

میمون! .. آدمخوار.
اورا بگیر!



انتقام!



ما ماموریت داریم که یک بازرسی نماییم.

البته یک بازرسی محرمانه ...

اوه؟ در مورد چی؟



ارباب ، دو غریبه
میخواهند با شما صحبت
کنند

راهنمائیشان کن.



بریم و چند سوال

از او بکنیم؟

خوبه!



در این موقع ...

عمرین سالاد کبیر از
مسجد باز میگردد.



؟



رابطه با قاچاقچیان؟
بیرون ، سگهای کثیف ، بیرون



میگویند که شما با قاچاقچیان
رابطه دارید.

؟!

شما آقای سالاد
هستید؟



تن تن !!

بگردید!
بگردید!



حیوان! بی خانواده! ... ملعون!



هالو!



بنگ
تن تن !!



تن تن تو هستی! ساعات آخر عمرتان
فرا رسیده! ...

مواظب باش! بازی با اسلحه
خطر ناک است.



نگاه کن! دو پنجه خرچنگ
طلائی. او رئیس دزدان
است. زود به پلیس
تلفن کن!



بیگناه؟ ... قوطی های
تریاک را در زیر زمینش پیدا
کردم. ... و نگاه کن ...



عمر بن سالاد! او مارا مطمئن
ساخت که کاملاً "بیگناه"
است ...

این مردکیه؟

چقدر
سنگینه!



اورا دستگیر کرده ایم
مطمئن هستیم!

کاملاً
مطمئن



عمر بن سالاد؟ او
مخترمترین مرد بغداد
است تو ...



پلیس؟ نامسون پلیس مخفی
صحبت میکند. عمر بن سالاد رئیس
یک گروه بزرگ از قاچاقچیان تریاک
را دستگیر کرده ایم.

آن سیاه را دستگیر کن! ...
او گانگستر است، با عصایش
مرا زد ...
باتوم من بود!

باز هم او!
هورا! پلیس!

عمر بن سالاد یک قاچاقچی تریاک
است! اما بعد چه میشود؟
خوک! غارتگر!



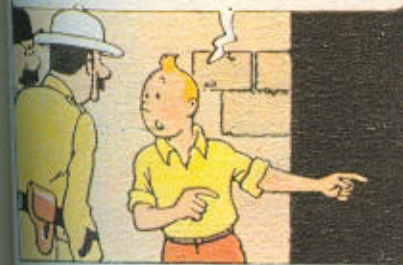
همراه من بیائید
تعدادی از آنها در
زیر زمین هستند.

او را باید به دادگاه ببرید.
همین مرد!



مراقب دزدان داخل زیرزمین باشید
تا ما دنبال او بریم ...

معاون که از همه خطرناکتر
است فرار کرده ...



بسوی بندر بریم، حتماً آنجا رفته.







بر شیطان لعنت .
او نزدیک میشه ! ...



یک تور ماهیگیری ..!
خوب ! باز حرکت
... میکنیم



چیزی به پروانه فایق گیر
کرده ...



موتور کار نمیکند !
تامسون و نامپسون کجا
هستند ؟



بگیر ! ...!



بگیر که آدمم ! ...



و حالا ...



زود ! آن
تلسکوپ را بمن
بده !



تن تن است ! ...
داره به اینطرف
میاد ! ...



فایق بشدت تکان میخورد !
چه جنگی ! آه ! ...
یکی از آنها بلند شد
...
کدامیک ؟

گروهیان! ... توانستیم . جیبل امیلا را که همان " کارابوجان " است متوقف نمائیم .



هورا! او کمک ناخدا را دستگیر کرده!



صمیمانه بتریک میگم ، تن تن!



این دیگه کیه؟

زود! بگنفر آنجا منظر توست .



بله . او مست بود و گفت که تریاک ها در قوطی هائی است . از او خواهش کردم که برای من یک قوطی بیاورد ولی روز بعد او نیامد و مرا دزدیدند



... و آنها او را کشتند اما همراه او یک درب قوطی بود که کلمه کارابوجان بامداد روی آن نوشته شده بود .

بله ، من میخواستم شما را از خطر آگاه کنم . یکشب ملاحی بنام هربرت داز را ملاقات کردم ...



... که یکی از جاشویان بود ...

... و بعدا غرق شد .

من " بوبخی کوراکی و مامور پلیس بوکوهاما هستم . وقتی میخواستم یادداشتی بنویسم دستگیر و در کشتی زندانی شدم .



آه! پس که اینطور .

... بنوش ،



رورینک

تا چند لحظه دیگر کاپیتان کشتی در باره خرچنگ پنجه طلائی صحبت خواهد کرد .



چند روز بعد ...

... باید از زحمات تن تن که سازمان خرچنگ پنجه طلائی را شناسائی نمود قدر دانی شود .

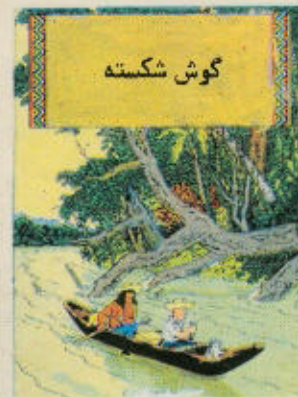


اسم کشتی را از او پرسیدم ، او آنقدر مست بود که نتوانستم مدارش را بشنوم و او اسم کشتی را روی یک تیکه کاغذ نوشت و در جیب گذاشت .





از سری ماجراهای (تن تن) کم منتشر کردیم



انتشارات ونوس